أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

سؤال: ...، یکی هم اینکه آیا بحث ارتداد فقط جنبۀ اجتماعی دارد یا اینکه نه، جنبۀ درونی و باطنی هم دارد؟ اگر یک کسی از یک طریقی پی به باطن افراد ببرد باز احکام در مورد او جاری می‌شود؟ در مورد امام زمان مثلاً...،

جواب: کسی که منبر می‌رود اول باید خطبه بخواند، بعد یک چند خط شعر بخواند با آواز، بعد شروع کند یواش یواش به صحبت، بعد خلاصه روضه بخواند، بعد دعا کند، بعد بگوید که و عجّل اللَهم فَرَجهم شما از حالا رفتی سراغ عجل اللَهم ...! هر چه بود از اول تا آخر گفتی شما، یواش یواش آقا جان، هر چیزی یک حسابی دارد، اول به متون بپردازیم ببینیم که آنچه که دربارۀ این قضیه مطرح شده در اَلسَنۀ قوم چیست؟ آیا نقطۀ ضعی دارد، ندارد؟ بعد کم کم وارد مبانی بشویم، این یک بحثی است که دو ماه کار دارد، اگر مرتب بخواهیم بیاییم و اوضاع مساعد باشد

 سؤال: ...؟

جواب: انشاء اللَه. این قضیه یکی از مباحث خیلی مشکل است، تضادی که روایات در اینجا با هم دارند، مسألۀ مهمی است.

 بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اَللّٰهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى اَلْكٰافِرِينَ يُجٰاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ لاٰ يَخٰافُونَ لَوْمَةَ لاٰئِمٍ ذٰلِكَ فَضْلُ اَللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿المائدة، ٥٤﴾

آیاتی که در قرآن مربوط به ارتداد است، در خصوص لفظ ارتداد، همین یک آیه است. امّا آیات دیگری که دلالت بر تَعَرُّب بعد الهجره دارد و در این زمینه وارد شده، آن آیات را هم انشاء اللَه می‌آئیم عرض می‌کنیم و همین طور روایاتی که در این زمینه هست، این روایات را هم می‌آییم بیان می‌کنیم. امّا امروز یک نظر اجمالی بر روایاتی که در زمینۀ ارتداد آمده و احکامی که مترتّب بر آن است می‌اندازیم تا اینکه مطلب به نحو بساطت و اجمال به دست بیاید تا اینکه بعد سراغ لسان قدماء و متأخرین از علماء برویم و زمینۀ ارتداد را در آن زمان و در این زمان بحث کنیم و بعد وارد آن مطلب اساسی و حقیقت ارتداد و احکامی که مترتب بر آن است بشویم.

 مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ این به معنای بازگشت و رجوع است، ارتدَّ، یرتَدُّ، از، ردّ است. ردّ یعنی بازگشت. شما وقتی که کتابی را به یک شخصی می‌دهید، او کتاب را به شما بر‌گرداند و ارجاع بدهد، می‌گویند « رَدَّهُ » برگرداند، ارجاع داد.

 ارتداد به معنای ردّ عقائدی است که ابتداءً یک شخصی آن عقائد را معتقد می‌شود و بعد از اعتقاد به آن عقائد، یعنی یقین به آن عقائد، که این جنبۀ یقین باید در اینجا لحاظ بشود، بعد از یقین به این عقائد، این عقیده را برمی‌گرداند و ردّ می‌کند این عقیده را و این عقیده، توأم با حجود و انکار است، که دقت در معنای حجود هم این معنا را می‌دهد یعنی نکتۀ لطیفی است در جحد، جحد یعنی انکار، « جَحدَ » یعنی أنکَرَ.

 یک وقتی شما اعتقاد به یک مطلبی ندارید، خب اعتقاد ندارید می‌گوئید فلانٌ لم یَعتَقد بذلک، اعتقادی ندارد. مثل اینکه من اعتقاد ندارم که برف آمده، ثلج آمده، مَطَر آمده، اعتقادی ندارم. می‌گویم که إنی لم اَعتَقد بنزول المَطَر.

 یک وقتی نه، می‌بینم مَطَر را که آمده، علم دارم به نزول مَطَر، در عین حال جحد می‌کنم، جحد در اینجا، در لغت به معنای« علم به شیء و انکار شیء» است و این نکته، نکتۀ لطیف و دقیقی است که در اینجا [باید این مطلب را ما مدّ نظر داشته باشیم،] چون در بعضی روایات هم آمده و این نکته، کلید اصلی برای مبحث ماست. ما دَر باب ارتداد، حجد را لازم داریم، نه عدم الاعتقاد را، عدم الاعتقاد را به آن ارتداد نمی‌گویند. حجد را به آن ارتداد می‌گویند.

 خب در اینجا می‌گویند: يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اَللّٰهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى اَلْكٰافِرِينَ…

کسی که برگردد، رد کند و جحد کند اعتقادی را، خداوند اقوامی را می‌آورد که اینها مدافع دین هستند. نکته‌ای که در این آیۀ شریفه هست - و انشاء اللَه فردا درباره‌اش باز صحبت می‌کنیم - این است که مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِکسی که از دین برگردد. کی انسان از دین برمی‌گردد؟ یعنی دینش را کنار بگذارد، یک وقتی فرض بکنید که انسان می‌آید می‌گوید که در حج، ذبیحه وجود ندارد، یک وقتی انسان می‌آید می‌گوید که در شک بین ثلاث و اربع، نظر من بر بطلان صلاة است، این یک مطلب است. این را ارتداد نمی‌گویند، ردّ عن دینه نمی‌گویند. کسی که من باب مثال در یک مسألۀ فرعی اظهار نظری می‌کند، این را نمی‌گوید که من یرتّد عن دینه، اظهار نظر و بیان عقیده‌ای در یکی از مسائل فرعی دین(فرعیه)، این ارتدّ عن دینه نیست. پس ارتداد به چه گفته می‌شود؟

 ارتداد به انکار توحید یا بعثت رسول یا اصل شریعت گفته می‌شود، یعنی رسول را به رسالت قبول دارد ولی احکام او را قبول ندارد. خب این مرتّد است دیگر، این جحد می‌کند در اینجا، این را می‌گویند « ارتداد عن دینه». من در یک وقت...،

سؤال: تثبیت دین به اشهد ان لا اله الا اللَه و محمداً رسول اللَه است، همچنین ردّش،

جواب: بله

سؤال: اگر چنانچه یکی از این دو اصل را صریحاً با همین تصریح انکار بکند، بله. اما اگر نه، لوازم این دو را انکار کند بدون توجه به اینکه موجب انکار این دو اصل بشود، نه

جواب: خُب بله، ما هم عرضمان برگشتش به همین است، ببینید در جحد منظور، دین است، ارتَّد عن دینه یعنی کسی که از دین برگردد، خُب آیا انکار احکام دین لازمۀ انکار رسالت نیست؟ لازمه‌اش... کسی که بگوید فرض کنید که پیغمبر...،

 یک شخصی بود مسلمان بود، یک شخص معروفی هم هست، یک وقتی ما با او صحبت می‌کردیم می‌گفت من خدا را قبول دارم، پیغمبر را هم قبول دارم که یک همچنین پیغمبری بود اما این احکامی که آمده اینها را قبول ندارم. من نماز نمی‌خوانم ولی فقط تو دلم به یاد خدا هستم، روزه نمی‌گیرم، ولی فرض کنید که کمک به فقرا می‌کنم، اطعام می‌کنم. من در جواب به ایشان، آن موقع این طور گفتم که ما یک بحثی داریم که می‌گوییم اعتقاد به شیء، اعتقاد به لوازم شیء است، فرض کنید که آیا ممکن است شما بگوئید که من فلانی را قبول دارم که زید پسر عمرو است، اما عمرو که پسر خالد است، نه، من آن را قبول ندارم، یک وقتی شما بحث را می‌برید روی انتساب عمرو به خالد، می‌گویید که در انتساب عمرو به خالد من شک دارم. ولی نه، بحث را روی آن نمی‌برید، می‌گویید: دلم می‌خواهد. من اعتقاد به اینکه زید پسر عمرو است دارم، ولی بالاترش را نه دیگر. اصلاً اعتقاد ندارم، نمی‌خواهم قبول کنم. می‌گوییم اگر شما این مرتبه را قبول می‌کنی، مرتبۀ بعد را هم باید قبول بکنی، یک وقتی می‌گویید نه من در عدم انتساب عمرو به خالد دلیل دارم، دلیل دارم که انتساب عمرو به خالد من باب مثال، این خلاف است. این یک مطلب دیگر است. این را به آن اعقتاد به شیء اعقتاد به لوازم شیء نمی‌گویند. ولی یک وقتی نه، طرف این را نمی‌داند، طرف اصلاً از این مطلب غافل است. همین طور دل بخواهی می‌گوید که من انتساب زید به عمرو را قبول دارم ولی بقیه‌اش را نه، اگر انتساب زید به عمرو را قبول داری باید انتساب عَمرو به خالد را هم قبول کنی، انتساب خالد به بکر را هم قبول کنی، انتساب بکر به صابر را هم باید قبول کنی، اینها یک مسائلی است که لازمۀ همدیگر است. یکی بگوید من ماء را قبول دارم، امّا میعان ماء را قبول ندارم! خب نمی‌شود. من فرض کنید که من باب مثال شمس را قبول دارم امّا اضائۀ شمس را قبول ندارم!

سؤال: به یک شبهه‌ای این لوازم را لازم نمی‌داند، به یک شبهه‌ای مثلاً

جواب: نه، نه

سؤال: مثلاً معتقد است که پیغمبر اکرم این احکامی را که آورده درست است ولی مال آن زمان بوده مال این زمان نیست

جواب: خب ببینید،

سؤال: آن وقت منکر می‌شود

 جواب: ببینید باز ما در،

سؤال: در این زمان منکر می‌شود

جواب: باز ما در این بحث نمی‌کنیم و آنچه که من به ایشان گفتم و نتوانست جواب بدهد این است، می‌گویم یک وقتی شما در یک حکمی از احکام شک می‌کنی، می‌گویید این حکم صوم برای صحّت بدن است صوموا تصحوا، این صوموا تصحوا آیا تمام الملاک در این حکم است یا جزء الملاک است؟ خب این صوم نتیجه‌اش چه می‌شود؟ فرض کنید که نتیجۀ این صوم این است که مواد چربی، کلسترول و تری گلیسیرید مضرِّ برای خون را، برای دَم را، این صوم از بین می‌برد، بسیار خب، الآن یک دارویی، یک دوایی کشف می‌شود و به واسطۀ این دوا، تمام آن کلسترول دم و تری گلیسیرید آن و تمام سمومات آن، اسید اوریک، اوره‌، فلان، همۀ اینها را ما در مدّت یک هفته از بین می‌بریم. پس بنابراین دیگر صوم می‌رود کنار، دیگر وجوب صوم از بین می‌رود، اگر این شبهه است، خب انسان می‌تواند به او بگوید که نه آقا! وجوب صوم سوای نظر از صحّت است، وجوب صوم برای تقرّب است و احکام شرع، فقط برای ملاکات ظاهری نیامدند. ملاکات نود درصد از احکام شرع، ملاکات روحانی و تقرّب الی اللَه است و اگر شما صد کیلو از این دوا هم بخورید، باز وجوب صوم برداشته نمی‌شود، یکی از عللش همان صحّت و سلامتی برای بدن است که آن سلامتی این است. این طوری به آن فرد، انسان مطلب را می فهماند، به این ارتداد نمی‌گویند؛ یعنی این صحیح است.

 امّا اگر نه، یک شخصی بگوید که آقا اصلاً نماز را بنده نمی‌خوانم، نمی‌خواهم بخوانم، پیغمبر اصلاً بیخود آمد گفت، این، این را می‌خواهد بگوید، می‌گوید پیغمبر از طرف خدا آمد، بعثت رسول بوده، اما احکامی را که این رسول می‌گوید...، یعنی اگر همین رسول الآن بیاید و در مقابل من بایستد و بیاید بگوید این را انجام بده و واجب است من انجام نمی‌دهم! من اشکالم به او این بود، گفتم اگر شما توحید را قبول داری و اگر بعثت رسول را قبول داری، بعثت رسول یعنی چه؟ یعنی فردی که طبق نظر خود مطلبی را عنوان نمی‌کند. شخصی که بصیرت و عین او به مسائل غیبی و ملکوتی، باز شده، شخصی که از نفس و از هواهای نفسانی و از شوائب نفسانی عبور کرده، شخصی که در تلقّی وحی اشتباه نمی‌کند. شخصی که در حفظ وحی اشتباه نمی‌کند. شخصی که در ادا و القاء وحی اشتباه نمی‌کند، این شخص، اگر به انسان بگوید واجب است، باز انسان می‌تواند بگوید نه؟ این است، فرض این است که وقتی یکی می‌گوید...، یک وقتی می‌گوید که نه! من اصلاً قبول ندارم بعثت را، خب آن بحث را ما می‌بریم در توحید، بحث را در توحید می‌بریم، بحث را در نقصان می‌بریم، بحث را در خلل می‌بریم، بحث را در لطف می‌بریم، از آن مباحث توحیدی، می‌آییم اثبات رسالت و امامت و اینها می‌کنیم. یک وقتی نه، واقعاً یک شخص دربارۀ توحید بحث ندارد، دربارۀ رسالت هم بحث ندارد، دربارۀ احکام بحث دارد. ما به او می‌گوئیم که نفی احکام، نفی رسالت است، با این خصوصیّت که اعتقاد به یک شیء اعتقاد به لوازم شیء است، نمی‌شود شما فرض کنید که، ابن عَمرو را قبول داشته باشی ولی عَمرو که ابن خالد است را قبول نداشته باشی، وقتی که شما این نسب را قبول داری، بالاتر را هم باید قبول داشته باشی. نمی‌شود شمس را اعتقاد داشته باشی، اضائۀ شمس را اعتقاد نداشته باشی. چون اضائه از لوازم لا ینفک شمس است.

سؤال: البته لوازم بَیّن

جواب: بله لوازم بَیّن است.

پس بنابراین در بحث ارتداد نکتۀ مهمی که در اینجا هست این است که ما در این بحث، در آیۀ قرآن داریم مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ یعنی کسی که از دین برگردد، دین را کنار بگذارد، کنار گذاشتن دین، یعنی کفر به اللَه، یعنی کافر شدن به خداوند متعال. این انکار به دین و جحد به دین و جحد به احکام دین، این یک نکتۀ بسیار مهمی است که در این روایت- البته عرض کردم فردا باز راجع به این مطلب ما دوباره می‌آییم و بحث می‌کنیم- این نکته مهم است.

 بناءً علی هذا خب ابتداءً، اولاً بلا اول اگر یک شخصی بیاید همین طوری، فرض کنید که بر حسب عدم مطالعه، برحسب عدم تفحّص، برحسب جهل، بر اثر عدم اطلاع بیاید بگوید که این فرع وجود ندارد، فرض کنید که در حجّ رمی جمار وجود ندارد، یا من باب مثال شرب بعضی از مسائل، این موجب بطلان صوم نمی‌شود، فرض کنید که شرب دخان، این موجب بطلان صوم نیست! حالا این مطلب، انکار دین که نیست، یعنی آمدن و انکار و نفی یک حکمی از احکام، خب چه بسا این همه مجتهدین هستند و این مجتهدین با همدیگر اختلاف دارند. یک مجتهد شرب توتون را موجب بطلان صوم می‌داند، یک مجتهد شرب توتون را موجب بطلان نمی‌داند، پس بنابراین باید بگوییم یکی از اینها مرتّد است دیگر! یا این یا آن! اینکه معنا ندارد در اینجا. یا همین طور مطالب و مسائل ضروری دین که این مسائل ضروری، این از مسلّمات دین نیست، فرض کنید که ضروری است اما جزء مسلماتی باشد که بین عرف هم این را یکی از مسلمات بدانند مانند حرمت زنا، حرمت زنا را از مسلّمات می‌دانند.

حالا یک وقتی در خصوص نکاح و کیفیّت نکاح، ممکن است یک شخصی اشکال کند، یک فتوایی داشته باشد. فرض کنید که من باب مثال هستند، ممکن است باشند یا اینکه فرض کنید که این مسأله قابل تأمل است در اینکه آیا عده، مختص است به علم به انعقاد نطفه درنکاح مجدد یا اینکه عده، از لوازم طلاق است ولو با علم به عدم انعقاد نطفه؟ این یک مسأله‌ای است، این مسأله جای بحث دارد، و ممکن است باشند الآن افرادی که معتقد باشند بر اینکه، علّت برای تشریع عده در طلاق، این علت انعقاد نطفه است، نه اینکه علّت برای دخول است، یعنی نفس دخول، این موجب عده نمی‌شود، لذا فرض کنید که در طلاق غیر مدخول بها، خب این عده ندارد دیگر، می‌گویند چرا عده نیست؟ به خاطر اینکه دخول نشده با این شخص، حالا یک وقتی صحبت در این است که چون این زن، مدخول بها هست باید عده نگه دارد، یعنی عده، روی یک مسألۀ روحانی رفته، یک مسألۀ غیر ظاهر، و آن تماس رجل با مرأه است، تماس رجل با مرأه به نحو حلّیت، نه به نحو حرمت، به نحو حرمت، عده ندارد، به نحو حلّ، تماس رجل با مرأه، این فی حد نفسه، موجب عده است، ممکن است یک کسی این حرف را بزند، یکی ممکن است بگوید، نه، ما از لسان روایات نفس تماس رجل با مرأه را که دخول است، این را موجب عده نمی‌دانیم، انعقاد نطفه که موجب خلط میاه است، آن موجب عده است. وقتی که عده مشخص بشود، انسان می‌فهمد که آیا این مرأه حامل است یا غیر حامل است و اختلاط میاه و شبهه نمی‌شود، قضیۀ زیاد پیش بیاید که ده دوازده نفر، همه ادعادی ...! زیاد خیلی پدر داشت! اینکه می‌گویند بی پدر بود اشتباه است، ده، دوازده تا پدر داشت! فحیتان جیرانه قُصَّروا...! عده برای این تشریع شده.

حالا اگر شخصی آمد و فرض کنید که عده را از مدخول بهایی که علم به عدم انعقاد نطفه است، به خاطر وسائلی که الآن هست، به خاطر اجهزه‌ای که الآن وجود دارد، یا اینکه اصلاً فرض کنید که رحم ندارد، اصلاً رحم ندارد و امکان انعقاد نطفه اصلاً وجود ندارد، امتناع انعقاد دارد، خب این در این صورت جای بحث دارد، خب نمی‌توانیم بگوییم ارتدّ عن دینه، گرچه عده یک حکم ضروری از ضروریات اسلام است و مسلّمات عند الفریقین است، هم عامه و هم شیعه و همه قبول دارند، ولی صحبت در این است که منشأ این مسلّمات، عبارت است از اشتهار فتوایی بر اساس این ملاک. حالا اگر آن فتوی تغییر پیدا کرد بر اساس ملاک دیگر، خب این مسلّمات در اینجا از بین می‌رود، این تسلیم خودش را از دست می‌دهد، پس بنابراین، این مسأله خیلی مسألۀ مهمی است. اینکه ما بیاییم و با انکار یک مطلبی، فرض کنید که با انکار قصاص، بگوییم قصاص در اسلام نیست، این احکام، احکام غیر صحیح است و حالا انکار یک مسأله‌ای در اسلام، صرف انکار موجب ارتداد نمی‌شود، خب چه بسا ممکن است افرادی که آمدند و این مطلب را انکار کردند، واقعاً در تحت شرائطی و در تحت فرهنگ و ثقافه‌ای قرار گرفتند و این احکام را خلاف می‌بینند، خب یک شخصی فرض کنید که یک سرقتی کرده، نیاز داشته، احتیاج داشته، باید بگویند دستش را ببر! نمی‌شود انسان بگوید دستش را ببرید. یک شخصی زنا کرده، حالا بگوییم این را باید سنگسارش کنید و رجمش کنید! خب با چه شرایطی؟ یک شخصی آمده، فرض بکنید که یک مطلبی را گفته، خلافی کرده، شرب خمری کرده، باید بگوئیم هشتاد تا تازیانه بزنید! در چه شرایطی؟ به طور کلی باید ببینیم از روی چه ملاکی، بیان و ابراز و اظهار این عقیده نشأت و سرچشمه گرفته و با توجه به این قضیه، ممکن است اصلاً خیلی از اینها به انکار به شریعت برنگردد.

فرض کنید که شخص می‌گوید که من شریعت را قبول دارم، من[دین را قبول دارم، من آنچه پیغمبر می‌گوید قبول دارم] امّا این حکم را فرض کنید که من باب مثال آخوندها در آوردند. الآن خیلی‌ها هستند می‌گویند که آقا ما خمس را می‌پردازیم ولی ما خمس را به این آخوندها نمی‌پردازیم، اینها فلانند و چه‌اند، ما می‌رویم همین را به فقرا می‌دهیم و واقعاً هم می‌دهد، من خودم با خیلی از اینها تماس دارم، یک مردی است ریش تراش است و نماز خوان هم هست و بسیار مرد امینی است و در یک جایی یک مؤسسه‌ای هم دارد و خیلی چشم پاک است و به صداقت و امانت و حسن رفتار معروف است و در آنجا بسیار زنها هم تردد می‌کنند، دخترها هم تردد می‌کنند، آنها هم می‌آیند و اینقدر می‌گویند این عفیف است که اصلاً مردم با اطمینان خاطر این زنهایشان را می‌فرستند در این مؤسسه، و دخترهایشان می‌آیند در اینجا تحصیل می‌کنند و این شخص با من هم آشناست تقریباً، رفیق نیست، ولی خب سلام علیکی با هم داریم و من وقتی که این را دیدم، بسیار این را شخص پاکی دیدم، امینی دیدم، منظمی دیدم. می‌گوید آقا من کمک می‌کنم، نگاه کن ببین به این دار الایتام، امسال اینقدر کمک کردم، به این دار العجزه اینقدر کمک کردم، به این فقرا اینقدر دادم، به این چه دادم، امّا به این آخوندها من خمس نمی‌دهم، من نمی‌دهم، خمس را این آخوندها بردارند بخورند، خب این بیچاره تقصیر ندارد، خب این تقصیر ندارد. آنچه که او در آن محیط خودش از اینها دیده و برای من نقل کرده، من هم جای او بودم نمی‌دادم. اگر خود من هم جای این بودم نمی‌دادم، آنچه که از اینها دیده و آن مسائلی را که دیده، در یکی از شهرستانها هست، آنچه را که دیده، خب بگوییم که این شخصی که انکار خمس را می‌کند، آیا مرتّد است؟ این همه فقهاء الآن در ابتدای خمس، فتوی به ارتداد منکر خمس دادند، نمی‌توانیم ما بگوییم این مرتّد است. خب اینکه انکار دین را نمی‌کند، این دارد نماز می‌خواند، این با این صداقت دارد عمل می‌کند، با این امانت دارد عمل می‌کند و از انفاق ابائی ندارد، یعنی من وقتی که خمس اموالش را حساب کردم دیدم یک برابر و نیم آنچه که به او تعلق می‌گیرد، به این فقراء انفاق کرده، خب من ماندم به او چه بگویم؟ به او بگویم که آقا اینها قبول نیست؟ بگویم هیچی...؟ گفتم آقا شما بر همین رویه باش فعلاً تا اینکه خب حالا آدم کم کم فرض کنید که با او مدارا کند. از آن اوّل بیایم بگویم نه آقا، همۀ اینها باطل است؟! همۀ اینها حرام است؟! می‌گوید تو هم مثل بقیۀ آخوندهای دیگر! تو هم می‌خواهی بیایی اینجا سر ما را کلاه بگذاری، متوجه هستید؟ این است.

 مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ یعنی دین را کنار بگذارد یعنی این جحد و انکار به اصل شریعت و دین برگردد. در اینجا به آن ارتداد می‌گویند. بر این اساس روایاتی هم هست در وسائل الشیعه و همین طور در کتابهای دیگر که خب حالا ما به ترتیب روایاتی که در اینجا هست اینها را می‌خوانیم و همین طور در سایر ابواب فقه، در بحث کافر، در اینجا ما روایاتی داریم. در بحث نجاسات ما باید روایاتش را بیائیم همه را نقل بکنیم. در بحث میراث، روایاتی در این زمینه هست، باید بیاییم مطرح بکنیم، روایات، بسیار مختلف است. حالا یک نگاه اجمالی به این ابواب:

 محمّد بن علی بن الحسین باسناده عن حسن بن محبوب، عن أبی أیّوب، عن محمّد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السلام فی حدیثٍ قال: و من جَحَد نبیاً مُرسلاً نبّوتَه، ببینید لفظ جحود را حضرت در اینجا استعمال کرده، و من جَحَد نبیاً مُرسلاً نبوّتَه و کذّبَه فدمُهُ مباح

سؤال: جحد انکار است دیگر؟

جواب: بله انکار است

سؤال: یعنی اینکه واضح باشد...؟

جواب: بله واضح باشد برای خودش و در مقام عناد باشد.

 قال فقلتُ أرأیتَ ببینید حضرت، یعنی این یک روایتی است، بسیار روایت شریف و خیلی مطالب را از این روایت، ما می‌توانیم استفاده کنیم، أرأیتَ مَن جَحد الإمامَ منکم ما حالُه؟ فقال: مَن جَحد اماماً من اللَه و بَرئ منهُ و من دینه فهو کافر مرتدٌّ عن الاسلام، آن وقت حضرت در اینجا علّت را بیان می‌کند، لأنَّ الامامَ من اللَه و دینه من دین اللَه و من...

 ...روایاتی که بعدش می‌آئیم می‌گوئیم که فلا توبة لَه، روایاتی دربارۀ ارتداد داریم. حضرت در اینجا می‌فرماید الا ان یرجع و یتوب الی اللَه در اینجا اثبات توبه دارد در آنجا ندارد مما قال و من قال فتک بمؤمن یرید نفسه و ماله فدمه مباح للمؤمن فی تلک الحال. خب، این یک روایت است که در باب ارتداد است.

 روایت دیگر روایتی است در کافی از محمّد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن أبیه عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد جمیعاً عن ابن محبوب عن العلاء ابن رزین عن محمّد بن مسلم، روایت، روایت صحیح است، قال: سألتُ أبا جعفر علیه السلام عن المرتّد فقال: من رغب عن الاسلام و کفر بما اُنزل علی محمد [صلی اللَه علیه و آله و سلم] بعد اسلامه فلا توبَة لَه، در اینجا نفی توبه دارد، و قد وَجَبَ قتلُه و بانَت منهُ امرأتُه و یُقسَّم ما ترک علی وُلدِه.

 روایت دیگر که باز بسیار روایت مهمی است و روی این روایت بایستی که ما دقت کنیم چون تبعاتی دارد و یک فروعاتی بر این روایت متفرّع می‌شود، می‌فرماید که و بالاسناد عن ابن محبوب، همین اسناد کلینی عن ابن محبوب، یا به اسناد تهذیب است چون روایت را شیخ نقل می‌کند، روایتِ بعد است، همین است، شیخ نقل می‌کند باسناده عن سهل بن زیاد، حالا همین اسنادش از ابن محبوب است، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، عن عمّار الساباطی، قال: سمعتُ أبا عبداللَه علیه السلام یقول: کُلّ مسلم بین المسلمین ارتّد عن الاسلام و جحد محمّداً صلی اللَه علیه و آله، نبوّتَه و کَّذبه فانّ دَمُه مباح لمن سمع ذلک منه، نکته در این جاست، و امرأتُه بائنة منه یوم الرتد، از روزی که مرتد می‌شود، امرأه بائن است، این مسأله، مسألۀ مهم است، ببینید، ما بدانیم از روزی که مرتد می‌شود احکام ارتداد بر او بار می‌شود، و یُقَسَّمُ ماله علی ورثته و تعتُّد امرأتُه عدّة المتوفی عنها زوجها و علی الامام أن یقتله و لا یَستتیبَهُ، ؟ این روایت می‌گوید از روزی که مرتد است، امرأته بائنة منه و تعتَّد امرأته عدة المتوفی عنها زوجها. این روایت می‌فرماید: مَن جَحد اماماً من اللَه و بَرئ منهُ و من دینه فهو کافر مرتدٌّ عن الاسلام، خب، این جحود موجب ارتداد است. و از وقت ارتداد این روایت می‌فرماید: امرأته بائنةٌ منه، بعد در اینجا می‌فرماید الّا أن یرجع و یتوب الی اللَه، مگر اینکه برگردد و توبه کند. آیا این توبه، کشف از عدم ارتداد می‌کند؟ یا اینکه نه این توبه کشف از عدم ارتداد نمی‌کند، این توبه، موجب عدم ترتّب احکام ارتداد است به نحوی که آیا این زن باید بعد از توبه، نکاح مجدد کند؟ یا اینکه این توبه کشف می‌کند از عدم ارتداد واقعی؟ اینها نکته‌های بسیار مهمی است که در این روایات وجود دارد و باید بعد به اینها برسیم، یعنی حرف دارد اینها، در جمع بین این روایات، ما الآن این روایات را می‌خوانیم، امروز و فردا می‌خوانیم و بعد بحث کلّی می‌کنیم، در آخر مطلب، آخرین بحث ما جمع روائی است. یعنی وقتی که مطلب را در مورد ارتداد تمام کردیم، تازه باید بیائیم سراغ روایات و خلاصه ببینیم متون در اینجا برای ما چه مطالبی دارند؟ این هم یک مطلب.

 روایت دیگر، دوباره اسناد شیخ است، و باسناده و احمد بن محمّد جمیعاً عن حسن ابن محبوب عن محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد عن علی بن الحکم عن موسی بن بکیر عن الفضیل بن یسار عن أبی عبداللَه علیه السلام: انّ رجلاً من المسلمین تنصَّر، فأُتی به امیرالمؤمنین علیه السلام فاستتابَهُ فأَبی عَلَیه، حضرت توبه دادند، فأبی، ببینید اینجا می‌گوید فاستتابه، در روایت دوم می‌گوید فلا توبة علیه، خب، باید این دو را لحاظ کرد، این فلا توبة علیه، به چه منظوری است؟ فاستتابه، در اینجا داریم، فأبی علیه، اباء کرد، عناد کرد، فقبض علی شعره، ثمَّ قال: ؟ یا عباد اللَه ؟ حتّی مات. این یک روایت.

 روایت بعد که ظاهراً خلاف این روایت است، روایت از احمد بن محمد است جمیعاً تا می‌رسد به أبی الحسن علیه السلام قال: سألته عن مسلم تنصّر، قال، یُقتل و لا یستتاب، این باید کشته بشود و توبه داده نشود قلتُ: فنصرانیٌ أسلم ثمّ ارتّد، قال، یُستتاب فان رجع، و الّا قُتلَ، از اینجا ما متوجه می‌شویم که روایت اوّل ( همین روایتی که الآن خواندیم) این روایت مربوط است به زمان امیرالمؤمنین که در زمان امیرالمؤمنین، اینها همه مسبوق به کفر بودند و قبلاً اینها خب کافر بودند که در زمان امیرالمؤمنین و پیغمبر...، قبلاً ملّی بودند اینها، در زمان موسی بن جعفر علیه السلام خب اینها همه فطری‌هستند چون قبلاً نطفۀ اینها عن ابوین یا احدهما المسلم منعقد شده، پس بنابراین در اینجا حکم فرق می‌کند و کیفیت حکم در اینجا تفاوت پیدا می‌کند که مطلب در اینجا دیگر خیلی مشکل می‌شود که اگر قرار بر این است که توبه داده بشود، این توبه در چه وقت است؟ اگر قرار بر این است که توبه داده نشود، این در چه وقتی است؟ آیا حتی مرتد فطری را نباید توبه داد؟ این است؟ یا اینکه نه در اینجا هم باید توبه داد؟ پس چرا در این روایت دارد فلا توبة علیَه؟ و منظور از توبه در اینجا چیست؟ آیا رجوع به عقائد اولیه است؟ یا منظور از توبه در اینجا رفع ید است ظاهراً از این عقائد ثانویه؟ اینها مسائلی است که خیلی مورد دقت و بحث قرار می‌گیرد. اگر یک شخصی عن عدم جحد، به حسب ظاهر مرتد بشود و جحد ندارد، خب چرا در مورد فطری نباید توبه داده بشود فلا توبة علیه؟ در مورد ملّی چرا باید توبه داده بشود؟ خب از عدم جحد است، اگر از روی جحد و انکار است، پس فرقی نمی‌کند بین این دو، چه از روی انکار و عناد ، مسلم بیاید انکار کند یا از روی جحد و انکارآن ملّی بیاید انکار بکند، خب چه فرقی می‌کند؟ هر دو عناد است دیگر، عناد، عناد است. اینها خلاصه قابل بحث است که انشاء اللَه بعداً راجع به اینها صحبت می کنیم.

 حالا این روایاتی که مربوط به این هست، در بحث ابواب مرتد، جلد ١٨ وسائل، قضاء، البته فعلاً، حالا مسائل دیگر مربوط به نجاسات و کافر و میراث و امثال ذلک و اینها، نه، این روایاتی که مربوط به مرتد است در وسائل و در مستدرک، این دو را رفقا مطالعه کنند، همین طور احکامی که مربوط به غلات است، احکامی که مربوط به قدریّه است و احکامی که مربوط به قائلین به جبر و تفویض هستند- خلاصه اینها بسیار مسائل مشکلی هست- یا کسی که فرض کنید که پیغمبر را شتم می‌کند، تمام اینها تا صفحۀ ٥٧٠ یعنی کلِّ این، اگر امشب رفقا مطالعه بکنند که خیلی خوب است. چون ما آنچه را که مورد نظرمان هست آنها را دیگر فردا می‌آئیم می‌گوئیم، دیگر همه را نمی‌خوانیم و همین طور در مستدرک. از صفحۀ ٥٤٤ است تا٥٧٠ طبق این کتابی که در دست ما هست.

سؤال: انکار امامت مثل انکار نبوت موجب ارتداد می‌شود؟

جواب: فرقی نمی‌کند

سؤال: چون بعضی ها قائلند که انکار امامت موجب ارتداد نیست چون امامت ضروری نیست و بلکه نظری هست

جواب: خب همین، تمام اینها برگشتش به این است که آیا شخص، امامت را از اصول دین می‌داند یا نمی‌داند، مثل اینکه فرض کنید که شما انکار یک فرعی را از فروع بکنید انکارش موجب...

سؤال: یعنی برگشتش به آن...

جواب: ...آنجا که بودیم می‌گفتند بعضی‌ها از مراجع آنجا قائل به حلیت این مسائل شدند، بله این‌ها همه برگشتش به این است که آیا این جزو ضروری هست از ضروریاتی که لا یُنکرُه اَحدٌ من المسلمین، اینکه انکار این اصلاً برگشتش به انکار دین است، می‌گوید اصلاً من دین را قبول ندارم، دینی که در آن دین این مسأله باشد، من اصلاً این دین را قبول ندارم.

سؤال: ...؟

جواب: بله دیگر

 سؤال: روایاتی که در مورد انکار ولایت و امامت داریم چنان سفت و محکم است که همه را برگشتش را به توحید زده، در این صورت می‌توانیم بگوئیم از نظر روایات، مثل ضروریات است اما طبق اختلافی که بین امّت مسلمان هست در این مسأله می‌گوئیم نه از ضروریات نیست بلکه از نظریات است و خب یک عده نتوانستند برسند

جواب: خب بله ، انکار دین، انکار مذهب است دیگر، لذا کسی حکم به کفر اهل سنّت که نمی‌دهد

سؤال: اهل سنّت خب برایش حجّت تمام نشده ولی شیعه اگر...،

جواب: همین، همین، صحبت همین است، صحبت در این است، پس معلوم می‌شود این جزو مسلمات نیست، بله جزو مسلمات شیعه هست، ولی جزو مسلمات دین نیست، حالا اگر شیعه‌ای برگردد و بیاید انکار امامت را بکند، این مثل همان است که انکار نبوت را کرده است

سؤال: پس آن جزو مرتد حساب می‌شود؟

جواب: بله، صد در صد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد